فقه: زکات، جلسه 64: چهارشنبه 22/10/۱400، استاد سید محمد جواد شبیری

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

من به نظرم می‌رسید یک مروری روی فرمایش مرحوم آقای خویی در این بحث وجوب زکات در غلات و مواشی هم داشته باشیم خوب هست. مرحوم آقای خویی می‌فرمایند که در غلات و مواشی اطفال زکات نیست، استدلالاتی که می‌کنند اوّل به حدیث رفع قلم از صبی استدلال می‌کنند. خب حالا ما حدیث رفع قلم را در جای خودش مفصل بحث کردیم که رفع قلم بیشتر از رفع مؤاخذه ازش استفاده نمی‌شود بحث‌هایش در جای خودش.

بعد مرحوم آقای خویی می‌فرمایند که بعد از این‌که می‌فرمایند حدیث رفع قلم اختصاص به تکلیفیات ندارد، اطلاق حدیث حکم وضعی و حکم تکلیفی را شامل می‌شود یک عبارتی دارند می‌گویند:

«نعم، بما أنّ لسانه الامتنان فهو لا يعمّ الضمانات، لأنّ شموله لها يستلزم خلاف الامتنان على الآخرين، و أمّا غير ذلك فلا قصور في شموله لكلّ ما يوجب الوقوع في الكلفة، من تكليفٍ أو وضع، و لا ريب أنّ الزكاة نقصٌ في المال، و موجبٌ لوقوع صاحبه في الكلفة، فهو مرفوع عن الصبي بمقتضى إطلاق الحديث.»

خب من این را متوجه نشدم ایشان چجور بین زکات و ضمانات فرق می‌گذارد. خب یک، زکات اگر در بحث ضمانات ایشان می‌گوید آن مضمونٌ له اگر ضمان نباشد آن مضمونٌ له امتنان برایش نیست، حالا اگر قبول کنیم که اصلاً این مطلب درست هست که حدیث رفع ناظر به امتنان بر جمیع امت هست. حالا آن خودش یک بحثی دارد نمی‌خواهم آن بحث را بازش کنم. فرض کنید باید بگوییم که حدیث رفع در جایی هست که امتنان بر خود شخص و دیگران باشد. به خاطر همین ایشان می‌گوید که اتلاف صبی ضمان آور است. به دلیل این‌که اتلاف صبی همچنان که اگر قرار باشد ضمان ثابت نباشد نسبت به مضمونٌ له امتنان نیست. خب در مورد زکات هم همین است دیگر. زکات اگر برداشته بشود نسبت به مستحق زکات امتنان، خلاف امتنان نسبت به مستحق زکات است. چه فرقی هست بین زکات و ضمان؟

شاگرد: ؟؟؟ محتاج‌اند خیلی‌ها

استاد: آره، چه چیزی دارد؟ چه نکته‌ای دارد که من نفهمیدم ایشان، در زکات فقط خود صاحب مال را ملاحظه می‌کند فقرا را در نظر نمی‌گیرد، در ضمان ضامن را با مضمون له در نظر می‌گیرد. می‌گوید ضمان ولو خود ضامن با ضمان مشکلی برایش ایجاد می‌شود، ولی اگر بخواهد ضمان نباشد مضمون له، من نفهمیدم بالأخره مراد چی است؟ حالا این یک مطلب. بعد ایشان می‌فرماید حالا اگر حدیث رفع را هم اختصاص به تکلیف بدهیم عمدۀ قضیه این است که ما دلیلی نداریم که زکات را به نحو مطلق ثابت کند. چون ادله‌ای که اثبات زکات می‌کند همه ناظر به حکم تکلیفی هستند خب حکم تکلیفی هم که در مورد صبی نیست و بنابراین، اما روایت‌هایی هم که حکم وضعی دارند ناظر به این جهت نیست. همان بیانی که در کلام صاحب جواهر هم بود که فی ما ثبتت السماء العشر مقدار زکات را می‌خواهد تعیین کند. اما این‌که این زکات بر کی هست اینها را نمی‌خواهد بیان کند. خب این را حالا مفصل دارم که حالا ببینید، درست هم هست، چیز خاصی ندارد. یک ریزه‌کاری‌هایی دارند که می‌گویند، حالا آن ریزه کاری‌های بحث بماند.

بعد ایشان می‌فرماید که اگر اطلاق داشته باشیم در دلیل وضع و آن روایاتی داریم که می‌گوید لیس علی مال الیتیم زکاةٌ، این لیس علی مال الیتیم زکاةٌ خب اقتضاء می‌کند که زکات در مال صبی نباشد. یک توضیحاتی می‌دهند آن توضیحات را ملاحظه بفرمایید، می‌فرماید که ما تک تک روایاتی که زکات را در یک شیء خاص ثابت کرده، آنها را اگر با لیس فی مال الیتیم، علی مال الیتیم زکاةٌ اگر بسنجیم عموم و خصوص من وجه هستند. ولی مجموع روایت‌هایی که زکات ثابت می‌کند این مجموعه‌اش را وقتی با روایت لیس علی مال الیتیم زکاةٌ می‌سنجیم می‌شود عموم و خصوص مطلق. و لیس علی مال الیتیم زکاةٌ آنها را تخصیص می‌زنند. درست هم هست این اشکال خاصی نیست.

بعد یک چیزهایی دارند که اگر نسبت هم عموم من وجه باشد: «كان الترجيح مع هذه الرواية، لأنّها بلسان الحكومة كما لا يخفى.»

آنهایش بماند که حالا لسان حکومت منشاء ترجیح می‌شود، نمی‌شود آنها بحث‌هایی دارد نمی‌خواهم وارد آن بحث‌ها بشوم.

بعد ایشان یک تعبیری دارد، می‌گوید و لا سبیل. خب حالا اگر فرض کردیم روایت‌هایی که در مال صبی می‌گوید زکات نیست، با روایت‌هایی که مثلاً در مورد غلات، می‌گوید غلات زکات دارد گفتیم رابطه‌شان عموم و خصوص من وجه هستند، در مورد غلات بگوییم عموم و خصوص من وجه هستند. اینها با هم دیگر تعارض می‌کنند. در غلات یتیم. تعارض که کردند اینجا باید مراجعه کنیم به ادله‌ای که اصالة العدم.

بعد ایشان می‌فرماید: «و لیس[[1]](#footnote-1) للرجوع حينئذٍ إلى عموم مثل قوله تعالى خُذْ مِنْ أَمْوٰالِهِمْ صَدَقَةً إذ مضافاً إلى أنّ في نفس الآية المباركة صدراً و ذيلًا شواهدَ تقضي بأنّ المراد من ضمير الجمع خصوص البالغين أنّ الآية المباركة و غيرها كما تقدّم غير ناظرة إلّا إلى الحكم التكليفي فقط دون الوضعي، و المفروض التسالم على حكومة حديث الرفع بالنسبة إلى الحكم التكليفي المحض.»

آن مطلب مضافاً مطلب درستی است که ما قبلاً هم اشاره کردیم. خذ من اموالهم صدقةً اگر نگوییم ظهور دارد در اختصاصش به خصوص بالغین لا اقل تعمیم ندارد. یعنی ظهور در عمومیت ندارد، فوقش اجمال هست. اجمال هم که باشد، اجمال در حکم تقیید به خصوص بالغین است به دلیل مجمل در مورد غیر بالغین نمی‌شود تمسک کرد. آن درست است. بعد ولی آن ذیلش را من می‌خواهم عرض کنم، ایشان می‌گوید که آیۀ مبارکه «غير ناظرة إلّا إلى الحكم التكليفي فقط دون الوضعي» خب این آیه خطاب به مکلفین نیست که به مکلفین گفته باشد شما زکات بدهید، آتوا الزکاة. به پیغمبر خطاب کرده خذ من اموالهم صدقةً. اگر دلیلی بر این نداشته باشیم که اموالهم اختصاص به بالغین دارد خذ من اموالهم یعنی از همه، چه بالغ باشند، چه غیر بالغ باشند. ایشان، این خذ را که تکلیفی بوده ایشان تصور کرده حالا چون ادله‌ای داریم که احکام تکلیفیه از صبی برداشته می‌شود خذ که مخاطبش یتیم نیست که. خب مخاطبش صبی نیست که، چطور به این تمسک کردند هم خیلی تعجب می‌کنم. عمدۀ جواب همان جوابی هست که مضافاً است که ایشان می‌فرماید که آیۀ شریفه ظهور در عمومیت ندارد و الا اگر ظهور در عمومیت داشته باشد ادلۀ حدیث رفع قلم ربطی به این ندارد که بخواهیم با آن این آیۀ شریفه را تخصیص بزنیم.

بعد ایشان وارد یک سری بحث‌های آن روایت‌هایی که در خصوص غلات وارد شده می‌شوند، خب این بحث را مطرح می‌کنند که آن روایت صحیحۀ زراره و محمد بن مسلم که آن در خصوص غلات است، در مورد مواشی نمی‌شود به آن تمسک کرد، «أَنَّهُمَا قَالا لَيْسَ عَلَى مَالِ الْيَتِيمِ فِي الدِّينِ وَ الْمَالِ الصَّامِتِ شَيْ‌ءٌ فَأَمَّا الْغَلَّاتُ فَعَلَيْهَا الصَّدَقَةُ وَاجِبَةٌ.»

این در مورد غلات است، در مورد مواشی نیست. خب بعضی‌ها استدلال کردند به اجماع مرکب و عدم قائل به فسخ که آنها را مناقشه می‌کند، آن هم بماند.

بعد ایشان در ادامه‌اش می‌گوید: «و نحوهما في الضعف دعوى: أنّ مقتضى المقابلة بين الصامت و غيره: أنّ الاعتبار في ثبوت الزكاة بعدم كون المال صامتاً، و إنّما ذكر الغلّات من باب المثال، فيعمّ المواشي أيضاً.»

من فرصت نکردم نگاه کنم که این ادعا مال کی است؟ حرف شبیه حرف‌های آقای حکیم است. حدس می‌زنم باید حرف آقای حکیم باشد. که همان، البته آقای خویی، کلام آقای حکیم را به آن ادعای، اگر کلام آقای حکیم باشد ادعای آقای حکیم یک چیز دیگر است. ادعای آقای حکیم این هست که اگر صدر یک مفهومی داشته باشد و این مفهوم صدر با ذیل مفهومش تنافی داشته باشد ذیل حمل می‌شود از باب این‌که احد مصادیق مفهوم صدر هست. یک همچین مبنایی ایشان مدعی هستند. خب آقای خویی جوابی که دادند این جواب ربطی، اگر این ناظر به کلام مرحوم آقای حکیم باشد ربطی به کلام مرحوم آقای حکیم ندارد و آقای حکیم یک همچین ادعایی دارند. خب بعد ممکن است آقای خویی بفرمایند که آن کلام بی وجه است، یعنی بین صدر و ذیل تفاوتی نیست ولی به این لسانی که ایشان اینجا تعبیر کردند نباید پاسخ داد.

ایشان می‌گوید: «و نحوهما في الضعف دعوى: أنّ مقتضى المقابلة بين الصامت و غيره: أنّ الاعتبار في ثبوت الزكاة بعدم كون المال صامتاً، و إنّما ذكر الغلّات من باب المثال، فيعمّ المواشي أيضاً.

إذ ليست هذه الدعوى بأولى من العكس بأن يقال: إنّ المدار في سقوط الزكاة بعدم كون المال من الغلّات، و إنّما ذكر المال الصامت من باب المثال، فيراد به ما يعمّ المواشي في مقابل الغلّات.»

خب آن اینجوری نباید پاسخ داد. باید پاسخ بدهیم که فرقی بین صدر و ذیل وجود ندارد. حالا می‌گویم مراجعه نکردم ببینم آیا دقیقاً. اگر ناظر به فرمایش مرحوم آقای حکیم باشد مرحوم آقای حکیم حرفش چیز دیگری هست غیر از این حرفی که ایشان نقل کردند.

بعد ایشان می‌فرماید که این صحیحه در مورد خودش یک معارضی دارد که صریح در نفی زکات عن الغلاة هست. و آن همان روایت موثقۀ ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام هست.

بعد آقای خویی دارد: «فإن أمكن الجمع بالعمل على الاستحباب، و إلّا فتُحمَل تلك على التقيّة، لما قيل من ذهاب بعض العامّة إلى ثبوت الزكاة في الغلّات.»

ایشان می‌گوید: «فإن أمكن الجمع بالعمل» اینجا عمل هست، بالحمل علی الاستحباب. این «فإن أمکن» کأنّ ممکن است بتوانیم حمل بر استحباب کنیم، ممکن است نتوانیم حمل بر استحباب کنیم. اینجا در کتاب مبانی منهاج الصالحین مرحوم آقای قمی یک بحث مفصلی دارند در مورد این که چون روایت، این روایت ما تعبیرش این هست که: فاما الغلات فعلیه الصدقة واجبة. چون صدقه را به خود غلات نسبت داده شده این نمی‌شود حمل بر استحباب بشود. ایشان اینجوری تعبیر کرده. بنابراین بین این روایت و روایت ابی بصیر که لیس فی مال الیتیم زکاةٌ تعارض هست. خب ما، این فاما الغلاة یک چیزی شبیه همان بیان مرحوم آقای خویی هست که در احکام ارشادیه نمی‌شود اوامر ارشادیه آن را حمل بر استحباب کرد، ولی تعبیر ایشان اوامر ارشادیه نیست، تعبیر ایشان این هست که چون متعلق، مجرور به علیٰ آن غلات هست نه مکلف، بنابراین این حمل به استحباب نمی‌شود. خب من نفهمیدم چطور حمل به استحباب نمی‌شود؟ یک بیان. اگر مرادشان همان بیان آقای خویی باشد که همان جواب‌هایی که ما در بیان، در مورد مبنای مرحوم آقای خویی عرض کردیم اینجا هم می‌آید که ما حصلش این هست که این‌که بر غلات صدقه واجب باشد ما این را پذیرفتیم که ظاهر وجوبی که به شیء تعلق می‌گیرد این هست کأنّ آن شیء ذمه‌اش مشغول شده به آن، کأنّ می‌گوید طِلق نیست یک حقی برای ارباب زکات در این مال هست که این مال را از طِلق بودن، آزاد بودن در می‌آورد که خب این ازش استفاده می‌شود کأنّه برای این‌که این مال آزاد بشود و مالک بتواند هر کاری با این مال بکند باید آن زکات را پرداخت بکند تا این مال از آن حالت اسیر بودن و زندانی بودن خارج بشود.

خب این ظهور بدوی‌اش هست.

ولی اوّلاً این علیٰ در اینجا می‌تواند به معنای مورد باشد، یعنی در مورد غلات صدقه واجب هست. علیٰ به معنای آن واجب، یعنی ثابت خب طبیعتاً این به معنای ظهور، بر خلاف ظهور اوّلیه هست، نمی‌خواهیم بگوییم خلاف ظهور نیست. ولی می‌تواند علیٰ به اعتبار این باشد که مورد این زکات، این غلات است. بنابراین علیٰ معنایش با فیه خیلی فرق ندارد. به همان معنای فیه می‌شود. یعنی فی الغلاة الصدقة واجبة، الصدقة ثابتة. البته صدقة، ثبوت صدقة، چون صدقه یک عبادت هست حالا یا باید واجب باشد یا مستحب باشد، ما دلیل نداریم به نحو وجوبی باشد می‌تواند به نحو مستحبی باشد آن روایتی که صریح هست که زکات درش واجب نیست و اینها منشاء می‌شود که ما این روایت را حمل کنیم بر استحباب. این‌که علی ظهور دارد در وجوب، که یک حق واجب هست، اما صراحت ندارد و قابلیت حمل را دارد.

به تعبیر دیگر حالا اگر هم بگوییم علی به معنای یک نحو گرفتگی و در واقع یک نوع آزاد نبودنی هست. این‌که یک حکم استحبابی تعلق بگیرد به این مال، آن حکم استحبابی هم می‌تواند منشاء یک استعمال علیٰ بشود، به این معنا ببینید این مال کأنّ الآن آزاد نیست باهاش هر کار می‌خواهد انجام. کأنّ خودش چون ممکن است مالک آن ولی طفل بیاید این مال را بردارد، صدقه بدهد. چون برایش مستحب است، ممکن است به این استحباب عمل کند. همین است که امکان صرف شدن این غلات در زکات هست این خودش یک نحوه گرفتگی و گیری هست که در این مال وجود دارد. ممکن است بگوییم اطلاق علیٰ ولو یک نوع به اصطلاح عدم طلقیت و آزاد نبودن است، ولی این آزاد نبودن به این اعتبار که واجب است بر ولی یا واجب است بر خود صبی بعد البلوغ مال را ادا کند، به این اعتبار ممکن است نباشد. به این اعتبار باشد که همین که ولی مستحب است این را ادا کند این زمینۀ این هست که این مال یک به نفع صبی مصرف نشود و در آن ارباب زکات مصرف بشود. همین مقدار کافی هست برای این‌که تعبیر علیٰ به کار برود. البته عرض کردم اینها همه خلاف ظاهر است. بحث سر این نیست که اینها خلاف ظاهر نیست. بحث سر این است که قابلیت حمل دارد. همچنان که جاهایی که شما امر را حمل بر استحباب می‌کنید خب ظاهرش وجوب است، ولی چرا حمل بر استحباب می‌کنید؟ به قرینۀ روایت‌هایی که ظهور در عدم وجوب دارد، امر را حمل به استحباب می‌کنید. خب اینجا یک نوع جمع عرفی هست.

البته مرحوم آقای خویی یک. این هم این مطلب. این است که به نظر می‌رسد که هیچ مانعی ندارد برای این‌که این حمل به استحباب بشود و امکان جمع به حمل بر استحباب کاملاً وجود دارد.

بعد ایشان می‌فرماید: «و إلّا فتُحمَل تلك على التقيّة»

آن روایتی که وجوب را اثبات کرده این بر تقیه حمل می‌شود: «لما قيل من ذهاب بعض العامّة إلى ثبوت الزكاة في الغلّات.»

چون بعضی عامه زکات را در غلات ثابت دانستند. خب ما باید ببینیم این‌که ایشان می‌گوید حمل بر تقیه می‌شود به عنوان یکی از مرجحات منصوصه حمل بر تقیه می‌شود؟ یا همینجوری بدون در نظر گرفتن مرجحات منصوصه. اگر مرجحات منصوصه باشد این‌که بعضی از عامه ثبوت زکات را در غلات اثبات کردند این‌که کافی نیست برای این‌که ما روایت را حمل بر شیء بکنیم. علاوه بر این‌که من عرض کردم تفکیک بین غلات و غیر غلات که در این روایت ذکر شده این تفکیک خیلی قول، کسانی که تفکیک قائل شده باشند کم هستند، عمدتاً اشخاص اصلاً تفکیکی قائل نیستند، یا مطلقا زکات را قائل هستند یا مطلقا قائل نیستند. این تفکیک بین غلات و غیر غلات آن خیلی، به خصوص این روایت از امام باقر و امام صادق نقل شده، در زمان امام باقر اکثریت عامه قائل بودند به این‌که زکات در مال یتیم وجود دارد، به‌طور کلی، نه در خصوص غلاتش، در کل مال یتیم زکات وجود دارد. این است که این روایت را ما بخواهیم حمل بر تقیه کنیم این به نظر می‌رسد که وجهی نداشته باشد.

بعد ایشان دارد می‌گوید: «و إن لم يمكن هذا أيضاً، فتسقطان، و يرجع إلى إطلاق حديث الرفع، و عمومات نفي الزكاة في مال الصبي كما تقدّم.»

حالا این را داشته باشید.

مرحوم آقای قمی در مبانی منهاج الصالحین یک اشکالی مطرح می‌کنند که این روایتی که نافی زکات در غلات هست این روایت از طریق علی بن حسن بن فضال نقل شده. و روایت علی بن حسن بن فضال از جهت سندی معتبر نیست. به دلیل ضعف طریق شیخ طوسی به علی بن حسن بن فضال، این را دارند.

خب مرحوم آقای خویی یک پاسخی می‌دهد این را حالا ملاحظه بفرمایید، من این را شنبه در موردش توضیح می‌دهم.

مرحوم آقای خویی اینجا طریق علی بن حسن بن فضال را بر مبنای تعویض اسناد خواستند حل کنند. یک مبنایی ایشان دارند در تعویض اسناد اینها را ملاحظه بفرمایید مکرر در جاهای مختلف هم در معجم رجال به تناسب تعویض اسناد به یک تناسبی ایشان بحث را در جلد اوّل در مقدمه به همین طریق شیخ طوسی به علی بن حسن بن فضال اشاره کردند، هم در جاهای مختلفی از تقریرات ایشان اشاره به این‌که به وسیلۀ تعویض اسناد می‌توانیم طریق علی بن حسن بن فضال را تصحیح کنیم، این را دارند. حالا آن را من شنبه در مورد صحبت می‌کنم.

ولی یک نکتۀ کلی‌تری در اینجا وجود دارد، آن این است که آیا اساساً نیاز ما داریم به تصحیح سند به کتب یا نیاز نداریم؟ خب در بحث طریق به کتب سه تا مبنای مشهور وجود دارد، یک مبنا این هست که طریق به کتب باید بررسی بشود من غیر تفصیلٍ بین کتب مشهور یا کتب غیر مشهور. یک مبنای دیگر این هست که در طریق به کتب نیاز به بررسی سندی نیست باز هم من غیر تفصیلٍ بین کتب مشهور و کتاب غیر مشهور.

یک مبنای سومی هست تفصیل بین کتاب مشهور و کتاب غیر مشهور دارد. حالا

شاگرد: وقتی نیازی نیست؟

استاد: در مشهور نیاز به بررسی سندی نیست، در غیر مشهور نیاز به بررسی سندی هست. و خب در این مورد مفصل در جای خودش بحث کردم و نمی‌خواهم الآن وارد همۀ آن نکات بحث بشوم ولی نقطۀ اصلی بحث را اینجا اشاره بکنم. نقطۀ اصلی بحث در اینجا این هست که اصلاً طریق به یک کتاب چه نقشی دارد در سند؟ در اعتبار روایت؟ طریق به کتاب. خب این‌که فرض کنید شیخ طوسی در مشیخۀ تهذیب، در فهرستش به کتاب مثلاً علی بن حسن بن فضال طریق ذکر می‌کند. این طریق چه جایگاهی دارد؟ اصل بحث این هست که این طریق فایده‌اش چی است؟

شاگرد: ببخشید قبل این بحث ؟؟؟ ۲۹:۰۰ مبنای ظهور که فرمودید نیازی به بحث سندی دارد قائل دارد؟

استاد: بله

شاگرد:

استاد: نخیر

شاگرد: منظور از کتب مشهور کتبی که صاحب کتاب نشده باشند؟

استاد: حالا صبر کنید. اصلاً این بحث‌ها ربطی به اخباری‌گری و غیر اخباری‌گری و این حرف‌ها ندارد.

شاگرد: اگر همینجوری یک کتابی

استاد: حالا صبر کنید. من این بحث را مطرح نکردم مگر این‌که می‌خواستم در موردش توضیح بدهم. خب ببینید بحث سر این است که مثلاً شیخ طوسی طریق برای علی بن حسن بن فضال ذکر می‌کند. آیا این طریق مفادش چی است؟ مفادش این است که من نسبت کتاب به علی بن حسن بن فضال را با این طریق برای من اثبات شده؟ می‌خواهد طریق برای اثبات نسبت کتاب به مؤلف است؟ یک موقعی ممکن است شخصی تصور کند طریق برای اثبات نسبت کتاب به مؤلف است.

خب ممکن است شما بگویید که کتاب وقتی مشهور باشد نسبت کتاب به مؤلف ثابت است، دیگر نیازی ندارد که از این طریق خاص ثابت بشود، چون مسلم هست، این تفصیل بین مشهور و غیر مشهور عمدتاً در این است، یک کتاب مشهور، کتابی هست که نسبت کتاب به مؤلف ثابت است و مسلم است. در صورتی ما می‌توانیم تفصیل بین مشهور و غیر مشهور قائل بشویم که طریق برای اثبات نسبت کتاب به مؤلف باشد. خب این.

ولی ما در جای خودش صحبت کردیم که اصلاً طریق برای اثبات نسبت کتاب به مؤلف نیست. طریق در واقع یک نقل اجمالی منقولات کتاب است. یعنی وقتی من می‌گویم حدثنا فلان کس عن فلان کس عن فلان کس تا به طریق با این حدثنا اجمالا کل منقولات آن کتاب را می‌خواهم روایت کنم. یک نوع روایت اجمالی است و به وسیلۀ آن طرق تحمل حدیثی که من حدیث را تحمل کردم، می‌خواهم بگویم من دارم کل روایت‌های این کتاب را روایت می‌کنم. روی همین جهت مثلاً گاهی اوقات می‌گوید در طرق یک استثناءهایی ذکر می‌کردند، می‌گفتند که محمد بن حسن بن ولید روایت‌های محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری را نقل می‌کرد الا ما کان یرویه از کی از کی از کی؟ یک سری روایت‌های محمد بن احمد بن یحیی را استثناء می‌کرد. این استثناءها نه این‌که اینها روایت‌های محمد بن احمد بن یحیی نیستند، نه، روایت محمد بن احمد بن یحیی هستند، اصلاً می‌گوید ما کان یرویه، تصریح هم می‌کند روایت او است، ولی چون این روایت‌ها را از راویان غیر ثقه نقل کرده بوده و روایان غیر معتبر و اینها اجازه نمی‌دادند کسانی مثل ابن ولید و شیخ صدوق به خودشان که روایت‌های غیر معتبر را نقل بکنند، به خاطر همین این استثناء صورت می‌گرفته. نسبت کتاب به مؤلف استثناءپذیر که نیست، یعنی اینهایی که استثناءهایی که هست در مورد این نیست که این مؤلف، یا فرض کنید در شرح حال محمد بن سنان طریق را که ذکر می‌کند می‌گوید الا ما کان فیها من غلو او تخلیط. نمی‌خواهد بگوید محمد بن سنان این موارد غلو و تخلیطش، محمد بن سنان روایت نکرده. نه، محمد بن سنان همۀ این روایت‌ها، روایت‌هایش است. ولی روایت‌های غالیانه را نمی‌خواهند نقل کنند، طریق ذکر کردن یک نقل اجمالی روایت است. این است. و نه اصلاً برای نسبت کتاب به مؤلف.

شاگرد: این انتساب مفروض است؟

استاد: انتساب مفروض است این انتساب مفروض را من می‌خواهد، من نمی‌خواهم همۀ روایت‌های آن آقا را نقل کنم. چون کأنّ نقل دروغ است، من نمی‌خواهم دروغ را نقل کنم، استثناء که می‌کنم برای این است. و خود همین استثناء کاشف از این است که این در مقام انتساب کتاب به مؤلف نیست، این طرق. این یک نکته.

نکتۀ دوم این‌که حالا فرض کنید ما انتساب کتاب به مؤلف را اثبات کردیم. نکتۀ مهم‌تر ما این هست که آیا نسخه‌ای که از کتاب در اختیار مؤلف بوده به وسیلۀ این طریق منتقل شده بوده؟ این طریقی که مثلاً در فهرست شیخ طوسی بوده، طریق برای نسخه بوده؟ یا طریق برای نسخه نبوده. خب این را مفصل ما در جای خودش بحث کردیم که این طریق‌ها هیچکدام طریق نسخه‌ای نیست. و مقداری که موارد زیادی هست که اصلاً مثلاً نجاشی اصلاً کتاب را ندیده، باز طریق ذکر می‌کند. اینها یک اجازه‌های عامی است، اجازۀ عامی داده استاد به شاگرد، این می‌گفته مثلاً فرض کنید که علی بن حسن بن فضال به شاگردش ابن زبیر، علی بن محمد بن زبیر اجازه می‌داده روایت‌های من را نقل کن. نه این‌که یک نسخه هم به او بدهد. می‌گفته هر چیزی که برای تو ثابت شد که روایت من است، حق داری از من نقل کنی، به نحو قضیۀ حقیقیه. این شاگرد هست که می‌آید تشخیص می‌دهد که این روایت، روایت علی بن حسن بن فضال هست، اگر آن تشخیص داد می‌تواند این را علی بن حسن بن فضال نقل کند. همچنین باز علی بن محمد بن زبیر می‌گوید من همۀ روایت‌هایی را که دارم، چه کتب خودم، چه کتب دیگرانی که اجازه‌اش به من داده شده به شما نقل می‌کنم، بما صحّ عندک من روایتی. آن روایت من حالا چه کتاب خودم، چه مُجازات من، آن چیزهایی که به من اجازه دادند، مسموعات من، مقروات من، همۀ اینها را به تو اجازه می‌دهم که نقل کنی به شرطی که تو برایت احراز بشود این روایت، روایت من است یا روایت آن استاد من است. پس بنابراین آن کسی که روایت استاد بودن را باید احراز کند شاگرد است نه خود استاد همینجور تا می‌رسد به شیخ طوسی، همینجور طبقه عن طبقه. این‌که شیخ طوسی او باید احراز کند که این روایت، روایت علی بن حسن بن فضال هست یا نیست. آن طریق اصلاً اثبات این‌که آن نسخۀ کتاب نسخۀ معتبر هست، نیست، اینها را کاری ندارد. خب شیخ طوسی اینجا آمده دارد خبر می‌دهد. می‌گوید رویٰ علی بن حسن بن فضال. این شهادت شیخ طوسی برای این‌که علی بن حسن بن فضال این روایت را روایت کرده همین مقدار کافی هست این شهادت معتبر است. ببینید این نکته را توجه بفرمایید شیخ طوسی دارد شهادت می‌دهد که علی بن حسن بن فضال این مطلب را نقل کرده. اینجور نبوده که شیخ طوسی همین‌جور الکی یک کتابی را از کوچه پیدا کند، نه، روش‌های متعارف تشخیص نسخۀ صحیح از ثقیم وجود داشته. نسخه‌های قرائت شده، نسخه‌های سماع، بلاغ، به اصطلاح چیز، خط مؤلفین. و شواهد دیگری که یک نسخه را اعتبارش را ثابت می‌کند اینها وجود داشته و اگر نگوییم که ما مطمئن هستیم که شیخ طوسی از یک نسخۀ معتبر و نسخۀ صحیحی مطلب را نقل کرده، اطمینان داریم با توجه به نقل شیخ طوسی که شیخ طوسی یک نسخه‌های. لا اقل این احتمال وجود دارد که شیخ طوسی با یک روش صحیح حسی روایت علی بن حسن بن فضال را تشخیص داده و دارد شهادت می‌دهد که علی بن حسن بن فضال این روایت را کرده. به اصطلاح دوران امر بین حس و حدس اقتضاء می‌کند ما این شهادت را به حس حمل کنیم، این شهادت معتبر است. من دون فرقٍ بین الکتاب المشهور و الکتاب غیر المشهور. چون عمدۀ نکته‌ای که، البته در کتاب مشهور ممکن است آن اطمینان راحت‌تر حاصل بشود. اگر مبنای ما، مبنای اطمینان هم باشد بگوییم این‌که شیخ طوسی در کتب مشهور خب خیلی وقت‌ها چون کتاب، کتاب مشهوری است ما از قول شیخ طوسی راحت‌تر برایمان اطمینان حاصل می‌شود که این نسخه‌اش نسخۀ معتبری بوده کأنّ نسخ معتبر کتب مشهوره به طور متعارف بیشتر هست، راحت‌تر اطمینان حاصل می‌شود. اگر مبنای ما اطمینان باشد باز ممکن است بین کتب مشهوره و کتب غیر مشهوره فرق بگذاریم. ولی ما عمدتاً تکیه‌مان روی شهادت شیخ طوسی است. شیخ طوسی دارد شهادت می‌دهد علی بن حسن بن فضال در کتاب خودش این مطلب را آورده، این شهادت معتبر است دیگر. این‌که حالا آن طریقش معتبر باشد یا معتبر نباشد آن طریقش دیگر چندان دخالتی در این مطب ندارد چون آن طریق، طریق به نسخه نیست. این طریق عمده این است آن چیزی که مهم هست این‌که نسخه‌ای از این کتاب، کتاب علی بن حسن بن فضال که به شیخ طوسی رسیده این نسخه، نسخۀ معتبر و شناخته شده‌ای باشد. و این طریق اعتبار نسخه را اثبات نمی‌کند.

در پرانتز این نکته را هم من عرض بکنم که البته این نکته را هم داشته باشید که علی بن حسن بن فضال کتاب‌هایش، جزء کتب مشهوره بوده، از جهت صغروی این مطلب چیز هست. کتاب‌های علی بن حسن بن فضال از کتاب‌های درسی بودند، مورد تدریس قرار می‌گرفته. شیخ طوسی خودش یک سری از اینها را با درس آموخته از اساتیدش، نجاشی اینها را با درس آموخته، اینها یک سری کتاب‌های معروف. مثل کتاب حسین بن سعید، کتاب‌های محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری، امثال اینها. اینها جزء کتب مشهوره هستند و در کتب مشهوره بودنش تردیدی نیست، نه این‌که بحث اشکال، اشکال صغروی هست و این کتاب مشهوره است. بحث ما، بحث کبروی است که اصلاً نیازی هست که یک کتاب، کتاب مشهوره باشد؟ یا نیازی نیست؟ به نظر می‌رسد که اصل نکته، نقطۀ اصلی که ما بیشتر روی آن نقطه تکیه می‌کنیم که آن بحث شهادت شیخ طوسی هست، آن شهادت شیخ طوسی بین کتاب مشهوره و کتاب غیر مشهوره فرقی نمی‌گذارد.

شاگرد: همین بیان، یعنی این‌که اصل این است که روش صحیحی را شیخ طوسی برای اعتبار نسخه بشود، همین در مورد کلینی هم نمی‌آید؟ ولو شهادت نداده، اگر بگوییم کلینی از یک کتابی دارد نقل می‌کند و احراز کردیم، شهادت آن وجود ندارد؟

استاد: نه، آن یک مشکلی دارد که آن ممکن است شهادتش به اعتماد این طریق باشد. یعنی می‌گوید چون این طریق گفته من دارم شهادت می‌دهم. اگر یک موقعی اثبات بشود.

شاگرد: اجازۀ عام نیست؟

استاد: نه، اجازۀ عامش هم باشد آنش مهم نیست، بحث سر این هست که ممکن است اصلاً این‌که این نسخه، یعنی بحث سر این هست که می‌تواند اجازۀ عام باشد، می‌تواند هم هست از این طریق این کتاب.

شاگرد: قطعاً اجازۀ عام است؟

استاد: نه قطعاً. ممکن است باشد، ممکن است نباشد. ولی بحث سر این هست که شیخ طوسی دارد شهادت می‌دهد. این شهادتش معتبر است. اگر کلینی هم شهادت داده باشد معتبر است، فرق ندارد کلینی و شیخ طوسی.

شاگرد: از این جهت که اصل این است که خطا نکردند

استاد: نه، بحث این است که شهادت اعتبار تعبدی دارد. خود شهادت، شیخ طوسی می‌گوید علی بن حسن بن فضال این مطلب را گفته. این شهادت اعتبار تعبدیه دارد

شاگرد: شهادت عملیه کافی نیست؟

استاد: اگر برایمان اثبات بشود که دارد شهادت می‌دهد. اگر اثبات بشود بله. ولی آن مشکل

شاگرد: ملاک شهادت است، وقتی مثلاً شیخ طوسی روایتی را نقل کرده بعد همان روایت کتاب دیگری که چند، در طریق سلسله سند کتاب شیخ طوسی است، ۳ قرن، ۴قرن قبل‌تر آمده ولی، یعنی آن کتاب در طریق سلسله سند کتاب شیخ طوسی است ولی جور دیگر نقل شده. اینجاست این مبنا شما که می‌فرمایید مبنا شهادت است این زیر سؤال نمی‌رود؟ با هم تعارض ندارد؟

استاد: نه ربطی به این حرف‌ها ندارد.

شاگرد: مثال هم می‌توانید بزنید؟

استاد: نه، ربطی به این حرف‌ها ندارد. مبنای ما به آنها ربطی ندارد. البته این نکته را هم ضمیمه بکنم که در مورد این‌که کجاها شهادت شیخ طوسی هست، کجاها شهادت شیخ طوسی نیست خود آن بحث اخذ به توسط و آن بحث‌ها این بحث‌ها در جای خودش باید بحث بشود، من در مقام آن بحث آن، یک بحث مفصل در ارث بود، در کجا بود بحث کردم. بعضی از کسانی که اینجاها هم نشستند بزرگواران خلاصه‌اش را نوشتند و چاپ هم شد و آن در مورد، آن بحث این‌که احیاناً بعضی موارد شیخ طوسی از کتاب‌های بعضی اشخاص نقل کرده ولی آن کتاب را در سلسلۀ سند نیاورده آن یک بحث‌های دیگر است حالا من وارد آن بحثش نمی‌خواهم بشوم. ولی فرض ما این هست که مثلاً از کتاب علی بن حسن بن فضال اخذ کرده و نسبت به اخذ از کتاب علی بن حسن بن فضال تردیدی در این مطلب نیست.

بنابراین به نظر می‌رسد که از این جهت مشکلی نیست. حالا مرحوم آقای خویی اینها که طریق به کتب را لازم می‌دانند اینها در مورد علی بن حسن بن فضال با یک روش تعویض اسناد خواستند این را تصحیح کنند. این را حالا شنبه ملاحظه بفرمایید کلمات آقای خویی را شنبه توضیح خواهم داد ان شاء الله.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان

1. عبارت در نسخۀ نرم افزار جامع فقه ۲.۵: «لا سبيل» [↑](#footnote-ref-1)